

گپ هایی با خلقی ها و پرچمی ها

به بهانه هفت ثور

ضیا؛ ناشر هفته نامه "افق" استرالیا



انقلاب کبیر فرانسه (1789-1799 م) و جنگ جهانی دوم (1939-1945 م) در زمره حادثات مهم تاریخ معاصر به حساب می روند که تأثیرات دگرگون کننده را در جهان از خود به جا گذاشته اند.

انقلاب کبیر فرانسه توانست، دگرگونی های بنیادی را در برابر ستم و یکه تازی های حاکمان همسو با (کلیسا) در اروپا و با مرور زمان در سایر کشور ها به وجود بیاورد و انسانهای در زنجیر افتاده را رهایی بخشد. در نتیجه در وضعیت سیاسی، اجتماعی و کلیه شئون زنده گی مردم اروپا حرف جدید به میان آمد. واما پس از جنگ جهانی دوم که متفقین (امریکا، انگلیس، روس، چین ...) در برابر هتلر و متحدین آن فایق آمدند، جهان به دست دو ابر قدرت شرق (شوروی) و غرب (امریکا) افتاد. هر کدام ازین دو ابر قدرت به خاطر جذب کشور های مختلف، با پیش کش کردن چراغهای سبز به منظور رسیدن به زنده گی شایسته از راه های مختلف باشیوه های استعمار نو و کهنه در امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به ویژه آیدلوژیکی ی کشور ها دست زدند، آنها به سر باز گیری آیدلوژیکی از کشور ها پرداختند و به جنگ سرد متوسل شدند.

اتحاد شوروی به رهبری لنین و سپس استالین؛ در گرماگرم پیروزی در مقابل آلمان و متحدین آن با نوعی مستی و غرور آیدلوژیکی خواست تا به سهم خود، کشور ها و مردم کشور های جهان را زیر تأثیر قرار دهند. مهمتر از آن که خوابهای پتر کبیر، یعنی دست یافتن به بحر هند را در بیداری نصیب شوند. از همینجاست که روسها روابط دیپلماتیک را از جمله با افغانستان تازه به استقلال رسیده تحکیم می بخشد و در جهت رسیدن به اهداف ستراتیژیک از تکنیک های بسیار ماهرانه استفاده به عمل می آورد.

تکنیک های روس، تزریق آیدلوژی (مترقی !!) از پروردن اشخاص و اشاعه افکار مارکسیستی و لنینیستی توسط کتابها، دیالوگها، میتنگ ها و تشکیل جریانهای (انقلابی!!) تا ساختن پروژه، فابریکه، بند آب، زراعت، معادن، اهدای بورسهای تحصیلی همچنان احداث میدانهای هوایی و تربیت نظامی و دخیل ساختن سلاح و مهمات نظامی در ساختار دفاعی و جنگی افغانستان بود. با تاسف که تعدادی از صید شده گان اندیشه های روسی که برخی آنها با درک از سیاست های مستبدانه شاهان افغان، طوری در دام روسها و اندیشه های روسی گرفتار شده بودند که باور آنها به اندیشه مارکسیزم لنینزم و تسلیم شدن آنها به رهبران کمونیستی به عقیده مرتاضانه تبدیل شده بود. چنانچه ببرک کارمل که لقب فرزند صدیق خلق را پرچمی ها به او داده بودند، این فرد صدیق!! چنان وابسته گی اش را به روسها تبارز داده بود که گفته است: (... معیار وطن دوستی و انقلابی بودن ما را دوستی با شوروی تعیین می کند). اما زمانی که مزاج روسها نسبت به ببرک کارمل تغیر کرد، این مرد با ایمان به حاکمان روس و اندیشه مارکسیزم لنینزم طوری از اوج قدرت به گودال ذلت نشست که در آخرین روز های زنده گی اسفبارش در حیاط خلوت حیرتان به این حقیقت: (... نباید دنباله رو بیگانگان بود و نباید چشم طمع به بیگانه دوخت...) اعتراف کرد. به هر حال دیده می شود که همزمان با سرمایه گذاری های سیاسی و آیدلوژیکی روسها در افغانستان، غربی ها و از جمله امریکا نیز دست زیر الاشه نمی نشینند و ماشین های سیاسی را در وجود جریانهای مختلف سیاسی با آرایشهای دینی، قشری، قومی، زبانی به چرخش می اندازد که نمونه های بارز آنرا در جریانهای سیاسی دین باوران، قوم گرایان، دموکراتها و تکنوکراتها در افغانستان تجربه کرده ایم. اما درین میان روسها توانستند، پیشتر از رقبای غربیو ماهونیزم چین با پرورش دادن خلقی ها و پرچمی ها و استفاده ابرازی از نام و نشان عنعنوی سردارمحمد داوود، کودتای 26 سرطان را به پیروزی برسانند و بالآخره با کودتای هفت ثور، نهالی عاشقان دلباخته و مرتاضان اندیشه مارکسیزم لنینزم نوع روسی را به ثمر برساند.

زمانیکه کودتای ثور به حمایت روسها و رهبری (داخلی) حزب دموکراتیک!! خلق افغانستان به قدرت می رسد، اکثریت مردم رنج دیده (اما، غافل) افغانستان با شنیدن شعار های دلنشین که در سه کلمه: (کور، کالی، دودی) خلاصه شده بود و از سویی برچیده شدن نفیر ظلم و بی عدالتی را از حنجره خلقی ها و پرچمی ها می شنیدند. حزب دموکراتیک خلق را اکسیر، نورمحمد تره کی، ببرک و امین را طبیبان حاذق و خلقی ها و پرچمی ها را فرشته های نجات تصور کردند. دران سوی خط، کرملین با غرور مضاعفی که پس از جنگ دوم جهانی از آسیای میانه، اروپای شرقی و تا کیوبا در امریکا حاصل کرده بود، افغانستان را طعمه بلعیده قیاس کرده بود. درین میان، رهبران خلقی و پرچمی تازه به دوران رسیده،

یا به اصطلاح عام (نادیده) خواستند با حمایت از توس لال (اتحاد شوروی)، با بسیار بولهدوسی طفلانه راه هفتاد ساله شوروی را در هفت شب به پایان برسانند.

صوف (خلقی ها و پرچی ها) نیز که شدت عقیدت (انتخابی نه علمی) شان تا مرحله فنا فی النور محمد تره کی و فنا فی الببرک کارمل رسیده بود. برخ آنها با چشمهای بسته و عقل بسته، بدون آنکه حتی طریقه وضو گرفتن اندیشه مارکسیزم لیننیزم را بدانند، اما هوشیار تر از انتحاری های فنا فی الملا عمر و فنا فی البنلادن... به حزب دموکراتیک خلق ایمان حاصل کرده بودند.

تیورینس های کودتا با شعار دیکتاتوری پرولتاریا از خشونت های سیاسی شامل: تفتیش عقاید، زیر نظر گرفتن و تعقیب افراد تا توهین، تحقیر، تهدید، تبعید، توقیف، زندان، ترور های دولتی افراد از خانه، بازار، دفتر، مزرعه، فابریکه... کشتن های صحرائی، و اعدام کردنهای پولیگونی و دسته جمعی تا بمباردمان های هوایی و هر جنایت دیگر دریغ نکردند. از همینجاست که ازدهای غرب از فرایند منفی سیاست روسها و بولهدوسی های بد فرجام عمال خلق و پرچم قدم به قدم استفاده کرد، با حمایت از تنظیمهای جهادی در تباری با پاکستان و کشور های عربی، روسها و ایادی روسها را به زانو نشانند.

پس از فرو پاشی اتحاد شوروی و سقوط حکومت داکتر نجیب الله، آتش خشم غرب در برابر روسها و اخلاف افغانی آنها به خاموشی می گراید. یعنی که غرب خواسته است، پلان های جدید را به خاطر بدست آوردن منافع سیاسی و اقتصادی اش به وسیله پاکستان در زمین افغانستان پیاده کند. افغانستان باردگر در دام جنگهای تنظیمی می افتد. روز و روزگار مردم خسته از جنگ 14 ساله با روسها و روس پرستان، سیاه تر از پیش می شود. چنانچه یک مرد روستایی به پسرش گفته بود: (بچیم! من پدرت هستم، چیزی که میگویم، آن را انجام بده. فرزندگفت: چشم، انجام میدهم. پدر گفت: با لگد به دهنم بزن و دستهایم را زیر پاهایت لگد مال کن. پسرگفت: هرگز نمی زنم و از پدر خواست تا دلیل را بداند. پدر گفت: با همین دهن، از خدا پیروزی مجاهدین را خواسته بودم و با همین دستها، دعای کامیابی مجاهدین را کرده بودم...).

عطش امریکا و پاکستان در وقت حکومت تنظیمی ها با جاری شدن سیل خون از افغانستان فروکش نمی کند. به آتش افغانستان بنزین طالبان و القاعده را می ریزند. شعله های این آتش در 11 سپتامبر 2001 دامن امریکا را می سوزاند. کنفرانس بُن به میان می آید و کرزی به پادشاهی!! می رسد. بار دیگر سیاست ها تغییر می کند، طالب، حقانی، ... داعش به ظهور میرسند و تا امروز دولت های کرزی و غنی کار های خانگی انجام نیافته شان را به انجام می رسانند.

خطاب به آشنا های خلقی و بیشتر از آن آشناهای پرچی!

دیده می شود که هنوز هم، در یگان گوشه و کنار، در مجلس های خودمانی تان و زمانی با یک تعداد مخاطبین غافل و از جان بی خبر و یک وقت دیگر در وبسایت های خلقی ها و پرچی ها و از همه زیاد تر در صفحه های فیسبوک های تان مجاهدین، طالبها، القاعده، حکومت های کرزی و غنی، امریکا و غرب را شدیداً انتقاد می کنید. امریکا را امپر یالیسم می خوانید، مجاهدین را دزد و چپاولگر، طالبان و القاعده را وحشی. یک وقت دیگر دل های نازک!! تان به یاد ریزش خون مردم بی پناه افغانستان آب می شود. وش و آخ می کنید و اشک تمساح می ریزید. به نوعی میخواهید بیان کنید که گویا خلقی ها و پرچی ها مردم خوب بودند و این مردم قدر ناشناس افغانستان بود که ما را قبول نکردند!!!

و اما: به یاد بیاورید که هزاران انسان وطن را به قتل رسانده اید، آیا دروغ است؟

به دین، آیین، و فرهنگ مردم تجاوز کردید، دروغ است؟

غیر از خود تان و اندیشه های روسی تان به فکر و اندیشه دیگران هیچ وقعی نگذاشتید، دروغ است؟

کرملین را قبله آمل خود دانستید و پای عساکر شوروی را بر سینه مردم ما گذاشتید، دروغ است؟

مرگ بر امپریالیسم می گفتید، هرگاه کسی سند تحصیلی اش از امریکا و یا سایر کشور های اروپایی می بود، و یا به زبانهای به قول شما کشور های امپریالیستی سخن می گفت، آنرا غرب زده می گفتید و حتی زندانی می کردید، دروغ است؟ اما اکنون خود در بستر غرب خفته اید و لذتی !!! را که ازین بستر می بایدید، خیالات تان هنوز هم روس را در آغوش دارد و از همان گپ های تاریخ گذشته سابق مثل: کارگر، دهقان، استعمار، استعمار، انقلاب و انقلابی ... بر زبان می رانید. بس است، شرم هم خوب چیز است.

شما انقلاب بر گشت ناپذیر ثور می گفتید و شعار (یا وطن یا کفن) را سر می دادید، اما خودتان قبل از دیگران وطن را ترک کردید. خودتان میدانید و همه میدانند به جز مُشتی بی حیا ها و بی خبران مادر زاد که: مایه این همه رنج، درد و غمی که امروز دامنگیر مردم مظلوم افغانستان شده است، عامل آن شما بودید و هستید. در غیر آن نه گلبدین جرأت جهاد را میکرد و نه طالب از شکم شهنواز تتی تولد می شد.

چشمی که حیا نیست در او حلقه دام است
آن لب که سخن سنج نباشد ، لب بام است

شما چه نظر دارید؟